

به نام پروردگاریکتاب

**درآمدی بر فلسفه های معاصر غرب**  
**(از هوسرل تا رورتی)**

دکتر محمد اصغری

(عضو هیئت علمی دانشگاه تبریز)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران، ۱۳۹۹



## پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فروشگاه کتاب: خیابان کریم‌خان‌زند، بین قرنی و ایرانشهر، پلاک ۱۷۶ تلفن: ۸۳۱۷۱۹۲

### درآمدی بر فلسفه های معاصر غرب

(از هوسرل تا رورتی)

مؤلف: دکتر محمد اصغری

ویراستار و صفحه‌آرا: مهدیه دین‌پناه

مدیر انتشارات: یدالله رفیعی

مسئول فنی: عرفان بهار دوست

چاپ اول: ۱۳۹۹

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: اندیشه احسان

قیمت: ۹۸,۰۰۰ تومان

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

سرشناسه: اصغری، محمد، ۱۳۵۴-

عنوان و نام پدیدآور: درآمدی بر فلسفه‌های معاصر غرب (از هوسرل تا رورتی) / محمد اصغری.

مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۵۸۰ص: عکس.

شابک: 978-622-6304-55-9

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتابنامه: ص ۵۳۷.

یادداشت: نمایه.

موضوع: فلسفه جدید -- تاریخ

موضوع: Philosophy, Modern -- History

موضوع: فیلسوفان جدید -- سرگذشتنامه

موضوع: Philosophers, Modern -- Biography

شناسه افزوده: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شناسه افزوده: Institute for Humanities and Cultural Studies

رده بندی کنگره: B۷۹۸

رده بندی دیویی: ۱۹۰

شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۷۲۱۴۴

برای همسر



## فهرست

پیشگفتار ..... ۱۳

### بخش اول فلسفه‌های اروپایی

مقدمه	۲۳
پدیدارشناسی و اگزیستانسیالیسم	۲۷
مقدمه	۲۷
ادموند هوسرل: پایه‌گذار جنبش پدیدارشناسی	۳۴
زندگی و آثار	۳۴
دوره‌های فکری	۳۶
رویکرد طبیعی و رویکرد فلسفی	۳۹
اپوخه و تقلیل	۴۱
اگوی تجربی و اگوی استعلایی	۴۳
قصیدت	۴۵
تقویم	۴۶
آلتر اگو	۴۸
زیست‌جهان	۵۳
نفوذ فیلسوفان	۵۵
نفوذ هوسرل	۵۶
مارتین هایدگر: هستی‌شناسی پدیدارشناختی	۶۰
زندگی و آثار	۶۰
دوره‌های فکری	۶۲

## ۶ درآمدی بر فلسفه‌های معاصر غرب

۶۵	پرسش از معنای هستی
۶۶	دازاین
۶۸	اگزیستانسیال و اگزیستانسیل
۶۹	ساختارهای بنیادی دازاین
۸۳	فلسفه متأخر هایدگر
۸۴	فلسفه هنر
۹۰	زیان
۹۳	فلسفه تکنولوژی
۹۷	نفوذ فیلسوفان
۹۹	نفوذ هایدگر
۱۰۲	ژان پل سارتر: پدیدارشناس اگزیستانسیالیست
۱۰۲	زندگی و آثار
۱۰۵	دوره‌های فکری
۱۰۵	مواجهه با پدیدارشناسی
۱۰۷	دکارت‌گرایی
۱۰۸	من می‌اندیشم (کوگیتو)
۱۱۰	تخیل
۱۱۲	هستی‌شناسی پدیدارشناختی
۱۱۳	دو نوع هستی
۱۱۵	آزادی
۱۱۷	مسئله دیگران
۱۱۸	مسئله بدن
۱۲۰	زیبایی‌شناسی
۱۲۳	اخلاق و سیاست
۱۲۶	نفوذ فیلسوفان
۱۲۸	نفوذ سارتر
۱۲۹	موریس مرلوپونتی: پدیدارشناس سوژه تنانه
۱۲۹	زندگی و آثار
۱۳۲	دوره‌های فکری

## فهرست ۷

۱۳۳	پدیدارشناسی و ادراک حسی
۱۳۷	کوگیتوی دکارتی
۱۳۸	سوژه تنانه
۱۴۲	زبان و بدن
۱۴۵	فلسفه هنر
۱۵۷	مسئله اذهان دیگر
۱۶۰	نفوذ فیلسوفان
۱۶۱	نفوذ مرلوپونتی
۱۶۳	<b>ایمانوئل لویناس: پدیدارشناس دیگری</b>
۱۶۳	زندگی و آثار
۱۶۶	دوره‌های فکری
۱۶۷	مواجهه با هوسرل
۱۷۱	مواجهه با هایدگر
۱۷۴	اخلاق و دیگری
۱۷۵	همان و غیر
۱۷۷	اخلاق «دیگری»
۱۸۰	رابطه چهره به چهره با دیگری
۱۸۲	مفهوم خیر فراسوی وجود
۱۸۳	خدا به مثابه دیگری نامتناهی
۱۸۷	مفهوم «نامتناهی»
۱۹۰	نفوذ فیلسوفان
۱۹۱	نفوذ لویناس
۱۹۳	<b>هرمنوتیک</b>
۱۹۳	مقدمه
۱۹۹	<b>هانس گئورگ گادامر: پایه‌گذار هرمنوتیک فلسفی</b>
۱۹۹	زندگی و آثار
۲۰۳	دوره‌های فکری
۲۰۵	فلسفه یونانی و فلسفه آلمانی
۲۰۶	مکالمه، خواندن و تأویل

۲۰۹	معنای فهم
۲۱۰	تفاوت معناشناسی و هرمنوتیک
۲۱۱	ماهیت زبان
۲۱۳	تاریخ تأثیر
۲۱۵	ویژگی‌های تجربه هرمنوتیکی
۲۱۶	فلسفه هنر و حقیقت
۲۱۸	بازی
۲۲۱	نفوذ فیلسوفان
۲۲۴	نفوذ گادامر
۲۲۶	<b>پل ریکور: رهبر هرمنوتیک استعاره</b>
۲۲۶	زندگی و آثار
۲۲۸	دوره‌های فکری
۲۳۱	پدیدارشناسی اراده
۲۳۲	هرمنوتیک متن
۲۳۶	استعاره
۲۳۸	هرمنوتیک ریکور و گادامر
۲۳۸	نفوذ فیلسوفان
۲۴۰	نفوذ ریکور
۲۴۱	<b>فلسفه‌های پست‌مدرن</b>
۲۴۱	مقدمه
۲۵۴	<b>ژیل دلوز: فیلسوف تفاوت‌ها و کثرت‌ها</b>
۲۵۴	زندگی و آثار
۲۵۷	دوره‌های فکری
۲۵۹	تاریخ فلسفه
۲۶۰	اسپینوزای دلوز
۲۶۱	نیچه دلوز
۲۶۲	برگسون دلوز
۲۶۳	فلسفه یعنی آفریننده مفاهیم
۲۶۵	مفهوم چیست؟



## فهرست ۹

۲۶۶	تفاوت و شدن.....
۲۷۱	تجربه‌گرایی استعلایی.....
۲۷۲	ریزوم.....
۲۷۴	واژگونی افلاطون‌گرایی.....
۲۷۴	وانموده‌ها.....
۲۷۷	مسئله بدن.....
۲۷۹	سینما و فلسفه.....
۲۸۲	نفوذ فیلسوفان.....
۲۸۴	نفوذ دلوز.....
۲۸۶	<b>میشل فوکو: فیلسوف جنون و قدرت</b> .....
۲۸۶	زندگی و آثار.....
۲۸۸	دوره‌های فکری.....
۲۹۱	جنون و عقل.....
۲۹۴	کشتی دیوانگان.....
۲۹۵	جنون به مثابه حیوانیت.....
۲۹۶	جنون به مثابه بیماری روانی.....
۲۹۹	روش‌های تحلیل فوکو.....
۳۰۳	روابط قدرت و دانش.....
۳۱۱	بدن و میل جنسی.....
۳۱۳	فلسفه هنر و ادبیات.....
۳۱۷	نفوذ فیلسوفان.....
۳۲۰	نفوذ فوکو.....
۳۲۱	<b>ژاک دریدا: از پدیدارشناسی تا ساختارشکنی متافیزیک غرب</b> .....
۳۲۱	زندگی و آثار.....
۳۲۴	دوره‌های فکری.....
۳۲۶	مواجهه دریدا با پدیدارشناسی.....
۳۲۷	رابطه دال و مدلول.....
۳۳۲	نوشتار و گفتار.....
۳۴۱	ساختارشکنی.....

۳۴۵	مسئله «دیگری»
۳۴۸	فلسفه هنر
۳۵۰	نفوذ فیلسوفان
۳۵۳	نفوذ دریدا
۳۵۵	ژان فرانسوا لیوتار: فیلسوف بی‌اعتماد به روایت‌های کلان مدرنیته
۳۵۵	زندگی و آثار
۳۵۷	دوره‌های فکری
۳۵۸	مواجهه با پدیدارشناسی
۳۶۰	پست‌مدرنیسم: بی‌اعتقادی به روایت‌های کلان
۳۶۷	زیبایی‌شناسی پست‌مدرن
۳۷۴	سیاست پست‌مدرن
۳۷۸	نفوذ فیلسوفان
۳۸۰	نفوذ لیوتار

### بخش دوم فلسفه‌های تحلیلی

۳۸۱	مقدمه
۳۸۹	گوتلوب فرگه: پدر بزرگ فلسفه تحلیلی
۳۸۹	زندگی و آثار
۳۹۱	دوره‌های فکری
۳۹۲	نظام تحلیل منطقی
۳۹۳	ضد اصالت روان‌شناسی
۳۹۵	ماهیت عدد
۳۹۶	معنا و مدلول و نام
۳۹۸	اصل بافت
۳۹۹	نفوذ فیلسوفان
۴۰۰	نفوذ فرگه
۴۰۲	برتراند راسل: فیلسوف تحلیلی چندبعدی
۴۰۲	زندگی و آثار
۴۰۶	دوره‌های فکری

## فهرست ۱۱

۴۰۸.....	در جست‌وجوی یقین.....
۴۰۹.....	روش تحلیل فلسفی.....
۴۱۱.....	منطق‌گرایی و زبان ایده‌آل.....
۴۱۲.....	اتمیسیم منطقی.....
۴۱۴.....	نفوذ فیلسوفان.....
۴۱۵.....	نفوذ راسل.....
۴۱۶.....	لودویگ ویتگنشتاین: فیلسوف زبان فراسوی ایسم‌ها.....
۴۱۶.....	زندگی و آثار.....
۴۲۰.....	دوره‌های فکری.....
۴۲۴.....	معنای فلسفه.....
۴۲۵.....	نظریه تصویری معنا.....
۴۲۷.....	«آن‌چه نمی‌توان گفت» چیست؟.....
۴۳۰.....	نظریه بازی‌های زبانی.....
۴۳۴.....	دو ویتگنشتاین: آری یا نه؟.....
۴۳۵.....	نفوذ فیلسوفان.....
۴۳۶.....	نفوذ ویتگنشتاین.....
۴۳۸.....	ویلارد ون کواین: فیلسوف تحلیلی پراگماتیست.....
۴۳۸.....	زندگی و آثار.....
۴۴۰.....	دوره‌های فکری.....
۴۴۱.....	طبیعت‌گرایی.....
۴۴۲.....	حمله بر تمایز تحلیلی - ترکیبی.....
۴۴۶.....	کل‌گرایی.....
۴۴۹.....	پراگماتیسم کواین.....
۴۵۰.....	نفوذ فیلسوفان.....
۴۵۲.....	نفوذ کواین.....

## بخش سوم فلسفه‌های پراگماتیستی

۴۵۵.....	مقدمه.....
۴۶۱.....	ویلیام جیمز: پرچم‌دار پراگماتیسم.....

۴۶۱	زندگی و آثار .....
۴۶۴	دوره‌های فکری .....
۴۶۴	روان‌شناسی پراگماتیستی .....
۴۶۶	ویژگی‌های فرایند اندیشه .....
۴۶۷	معنای پراگماتیسم .....
۴۶۹	نظریه پراگماتیکی حقیقت .....
۴۷۱	نفوذ فیلسوفان .....
۴۷۲	نفوذ جیمز .....
۴۷۵	جان دیویی: پراگماتیست اجتماعی و مردمی .....
۴۷۵	زندگی و آثار .....
۴۷۷	دوره‌های فکری .....
۴۷۷	معرفت‌شناسی دیویی .....
۴۷۹	تجربه و عمل .....
۴۸۱	دموکراسی به مثابه شیوه زندگی .....
۴۸۳	فلسفه هنر .....
۴۸۶	نفوذ فیلسوفان .....
۴۸۷	نفوذ دیویی .....
۴۸۹	ریچارد رورتی: پدر نئوپراگماتیسم .....
۴۸۹	زندگی و آثار .....
۴۹۳	دوره‌های فکری .....
۴۹۴	حمله به فلسفه سنتی .....
۵۱۳	زبان به مثابه ابزار .....
۵۱۸	سه قهرمان رورتی .....
۵۲۹	نفوذ فیلسوفان .....
۵۳۱	نفوذ رورتی .....
۵۳۳	آینده فلسفه .....
۵۳۷	کتابنامه .....
۵۵۷	نمایه .....

## پیشگفتار

فلسفه‌های معاصر غرب به مثابه جنگلی پر از درختان کوتاه و بلند است که چنان درهم تنیده شده‌اند که گاهی تشخیص ریشه‌ها، تنه‌ها و شاخ و برگ‌های آن‌ها از یکدیگر دشوار می‌شود. این وضعیت فلسفه‌های معاصر مغرب زمین است که تنها یک صفت برای آن‌ها مناسب است: تنوع و کثرت. بی‌شک عصر ما عصر استقبال از تفاوت‌ها و کثرت‌ها و دوری از این‌همانی‌ها و وحدت‌هایی است که از افلاطون تا هایدگر اول فیلسوفان آن را یگانه قلمرویی که حقیقت در آن سکنی گزیده می‌دانستند. البته این تنوع و پیچیدگی از یک سو، محصول بافت تاریخی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فلسفی، علمی، هنری و رسانه‌های جمعی قرن بیستم است و از سوی دیگر، همین بافت نیز بی‌تأثیر از فلسفه‌ها و اندیشه‌های فلسفی و علمی به ارث رسیده از قرن نوزدهم نیست. بنابراین، تعامل بین این دو عامل و تأثیر و تأثر از یکدیگر قابل اغماض نیست.

تحولات در عصر حاضر را به دو شکل می‌توان توصیف کرد. یکی تحولات در عرصه جهان روزمره که می‌توانیم آن‌ها را تحولات سخت‌افزاری بنامیم و عبارت‌اند از دو جنگ جهانی خانمان‌سوز اول و دوم، نژادپرستی، ظهور و افول دولت‌های کمونیستی، تولید سلاح‌های هسته‌ای و استفاده از بمب اتمی، تولید سایر سلاح‌های کشتار جمعی، درگیری‌های قومی و نژادی و ضد استعماری، جهانی‌شدن، ظهور جنبش‌های زنان، سقوط دولت‌های استبدادی و ظهور دولت‌های دموکراتیک، ظهور جامعه‌پساصنعتی، رشد روزافزون تکنولوژی‌های کامپیوتری، افزایش قدرت رسانه‌های جمعی، پیشرفت‌های روزافزون در حوزه پزشکی و... . تحولات نرم‌افزاری عبارت‌اند از ظهور نظریه‌های جدید در حوزه علم مانند نظریه نسبیت و نظریه کوانتوم، پیدایش پدیدارشناسی و فلسفه‌های

اگرستانس، فلسفه‌های پساساختارگرایانه، ظهور جنبش‌های نوظهور در هنرها، تفسیرهای جدید از مفهوم عدالت در فلسفه سیاسی و... هم تحولات سخت‌افزاری و هم تحولات نرم‌افزاری در تعامل فزاینده با یکدیگر سمت و سوی تازه‌ای به فلسفه‌های معاصر نیز داده‌اند که آن را در قالب کثرت و تنوع و تفاوت فلسفه‌ها می‌بینیم.

این کثرت و تنوع به فلسفه معاصر غربی محدود نمی‌شود بلکه تقریباً شبیه همین وضعیت را در علوم اجتماعی، علوم سیاسی، حوزه هنرها و به‌طور کلی در علوم انسانی و حتی در علوم تجربی مثل فیزیک شاهد هستیم. برای مثال اگر در قرن هجدهم فقط پارادایم نیوتنی غالب بود، امروز پارادایم انشتینی، پارادایم کوانتومی هایزنبرگ و سایر پارادایم‌ها غالب هستند. گویی سرنوشت و تقدیر انسان معاصر این بوده که به این کثرت‌گرایی و تنوع تن دردهد. تنها وحدتی که می‌توان با اطمینان خاطر بیشتری در فلسفه معاصر غرب پذیرفت این است که «کثرت» نقطه‌ای است که فلسفه‌های معاصر به دور آن حلقه زده‌اند. انسان معاصر گریز و گزیری از «کثرت‌گرایی» ندارد؛ لذا سرنوشت خود را باید در این فضا رقم زند. فلسفه‌های معاصر چه اروپایی مثل پدیدارشناسی، اگرستانسیالیسم، هرمنوتیک و غیره، چه انگلیسی‌زبان مثل فلسفه‌های تحلیل زبانی و چه فلسفه‌های امریکایی مثل پراگماتیسم قدیم و جدید در این جاده پر فراز و نشیب کثرت‌گرایی پا به عرصه هستی گذاشته‌اند. یقیناً مبانی این فلسفه‌ها نیز از سایه عظیم کثرت‌گرایی بیرون نیستند. البته مراد ما از کثرت‌گرایی صرفاً معنای متافیزیکی آن نیست بلکه به معنای عام کلمه است که دامنه آن تمامی حوزه‌های دانش بشری در عصر حاضر را شامل می‌شود.

نکته دیگر این است که این کثرت‌گرایی از ابتدای قرن بیستم به بعد ابعاد وسیع‌تری به خود می‌گیرد، چرا که در ابتدای قرن بیستم هنوز آن تفکر وحدت‌گرای هگلی در فلسفه و علمی‌کردن همه ابعاد زندگی و تلقی علمی از جامعه در قالب مارکسیسم — به قول لیوتار غلبه روایت‌های کلان بر روایت‌های خرد — اجازه تنفس به تفاوت‌ها را نمی‌داد؛ ولی نقدهای کوبنده نیچه به متافیزیک افلاطون‌گرا — مسیحی سنت غربی، شکستن شیشه شفاف و یکدست نفس به دست فروید، وقوع دو جنگ جهانی، ظهور جنبش‌های داداییستی در عالم هنر و افول مرز هنر والا و هنر پست، ظهور بحران معنا، مرگ مؤلف و مرگ سوژه، جایگزینی زبان به جای ذهن، تقدم عمل بر نظر، استقبال از

تفاوت‌ها، سقوط دولت‌های غیردموکراتیک و ظهور جوامع دموکراتیک در اشکال مختلف، ظهور جنبش‌های زنان در قالب‌های گوناگون فمینیسم، طرح مباحث زیست‌محیطی، همه و همه این نوید را داد که تفکر وحدت‌گرای تمامیت‌خواه در فرهنگ انسان قرن هجدهم و نوزدهم به بن‌بست رسیده است و اکنون وقت آن فرارسیده که نگاه‌ها به سمت تنوع‌ها، کثرت‌ها و تفاوت‌ها در تمامی حیطه‌های جامعه بشری قرن بیستم و بیست‌ویکم معطوف گردد. فیلسوفان همه این تحولات را در فلسفه‌های معاصر به چشم خویش دیدند و اغلب تسلیم این کثرت‌گرایی به معنای عام کلمه شدند. شاهد دیگری برای این کثرت و تفاوت در فلسفه معاصر، ظهور فلسفه‌ها و مکاتب، جنبش‌ها و جریان‌های فلسفی متعدد در این دوره است. ما در هیچ دوره‌ای از تاریخ طولانی فلسفه به اندازه دوره معاصر با کثرت فلسفه و مکاتب مواجه نیستیم. چنانچه در قرن هفدهم دکارت پدر معنوی فیلسوفان است و فیلسوفان این دوره فلسفه‌های خود را در مسیر دکارتی ایجاد کرده‌اند، در قرن هجدهم کانت و در قرن نوزدهم هگل و برخی فیلسوفان دیگر نقش پدر معنوی را بازی کرده‌اند. کما اینکه افلاطون پدر معنوی تمامی فلسفه غرب شناخته می‌شود. وایتهد در جمله معروفی گفته بود: «کل تاریخ فلسفه غرب پانوشتی بر افلاطون است.»

نکته دیگری که درباره کثرت و تنوع فلسفه‌های معاصر باید اضافه کنم این است که فلسفه‌های معاصر در عصر حاضر به‌طور کلی به سه قلمرو فلسفی تقسیم شده‌اند. فلسفه‌های قاره‌ای که شامل جنبش پدیدارشناسی، فلسفه‌های اگزیستانس، هرمنوتیک، پساساختارگرایی و غیره می‌شود. فلسفه‌های تحلیلی که عمدتاً در کشورهای انگلیسی‌زبان در اروپا و آمریکا شکل گرفته و فلسفه‌های امریکایی که پراگماتیسم کلاسیک و جدید از مشخصات آن محسوب می‌شود. هر سه قلمرو رابطه تنگاتنگ و در عین حال دیالکتیکی دارند. برای مثال فیلسوفی مثل ریچارد رورتی که از احیاگران پراگماتیسم در آمریکا در دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی است، سه قهرمان فلسفی‌اش را از سه قلمرو فلسفی مذکور انتخاب می‌کند: هایدگر (دوم) را از فلسفه قاره‌ای، ویتگنشتاین (دوم) را از فلسفه تحلیلی و دیویی (دوم) را از پراگماتیسم کلاسیک. همین امر در مورد همکار او یعنی هیلاری پاتنم نیز صادق است با این تفاوت که پاتنم برخلاف رورتی در این سه قلمرو بیش از سه قهرمان فلسفی دارد.

فلسفه‌های معاصر غرب با وجود کثرت و تنوع دارای برخی ویژگی‌های مشترک و نزدیک به هم هستند که اگر آن‌ها را تشخیص دهیم، خواهیم دید که واکنشی به مبانی فلسفه‌های مدرن و سنتی قبل از خود هستند. البته این ویژگی‌ها به معنای نفی تنوع آن‌ها و سوق‌دادنشان به سمت یک فلسفه واحد و یکدست نیست؛ بلکه درست برعکس، این‌ها بیشتر جدایی از فلسفه مدرن سوژه‌محور سنتی را عیان می‌کنند، در عین حال که کثرت و تفاوت محوری آن‌ها را نیز نشان می‌دهند. قبل از اینکه به سراغ تشریح این ویژگی‌ها برویم، لازم است به شخصیت‌های تأثیرگذار در روح فلسفه‌های معاصر اشاره کنیم. هیچ‌کس نمی‌تواند بر نقش تأثیرگذار آن‌ها حتی در فلسفه‌های قرن بیست و یکم بی‌اعتنا باشد. این شخصیت‌ها هگل، مارکس، نیچه و فروید هستند. البته تشریح سهم هر یک از این متفکران در این مقدمه ممکن نیست ولی به جهت اهمیت موضوع لازم می‌دانم مطالبی را به اجمال درباره سهم آن‌ها در برخی فلسفه‌های معاصر بیان کنم.

هگل با تاریخی‌کردن فلسفه و تفکر فلسفی اولین متفکر دوره مدرن است که تاریخ را وارد فلسفه کرد و حقیقت را به‌نحو دیالکتیکی در بستر تاریخ در حال شکوفایی معرفی کرد. واکنش‌های ایجابی و سلبی به اندیشه هگل در مکتب فرانکفورت، پراگماتیسم قدیم و جدید و فلسفه‌های پست‌مدرن هگل را دوباره زنده کرد. برای مثال رورتی در کتاب *فلسفه و امید اجتماعی می‌نویسد که: «نقطه آغاز کارم کشف پدیدارشناسی روح هگل بود.»*<sup>۱</sup> (رورتی ۱۳۸۴: ۵۲) رورتی این مطلب را در قرن بیست و یکم بیان کرده است ولی پیرس در اوایل قرن بیستم می‌گوید: «فلسفه من هگل را زنده می‌کند هرچند در لباسی مبدل.» (Peirce 1935: 42) یا باز به تعبیر رورتی، دیویی همان هگل طبیعی‌شده است. پراگماتیست‌های امریکایی به‌طور کلی دو رویکرد نسبت به فلسفه هگل دارند: رویکرد سلبی و رویکرد ایجابی. مراد از رویکرد سلبی این است که افرادی مثل پیرس، جیمز و دیویی متفق‌القول‌اند که تفکر ایده‌آلیستی هگل، با محوریت روح مطلق، نقش تجربه و عمل را نادیده گرفته است. اما رویکرد ایجابی این است که بسیاری از پراگماتیست‌های

۱. رورتی در جای دیگر از تأثیر هگل بر یکی از سه قهرمان فلسفی‌اش یعنی دیویی (در کنار هایدگر و ویتگنشتاین) چنین یاد می‌کند: «دیویی از هگل یاد گرفت که همه چیز را تاریخی کند از جمله تصویر یا داستان از مد افتاده وحدت سوژه و اوبژه در پایان تاریخ. دیویی مثل مارکس مفهوم روح مطلق را کنار گذاشت ولی این بینش او را حفظ کرد که اندیشه‌ها و نهضت‌ها ابزارهای رهایی هستند که در گذر تاریخ به ابزارهای سرکوب تبدیل شده‌اند.» (Rorty 1998: 78) آیا می‌توان خود رورتی را فیلسوفی هگلی توصیف کرد؟



امریکایی برخی نظریه‌ها، دیدگاه‌ها، مفاهیم و اصطلاحات را در نوشته‌های خود به‌طور مستقیم و غیرمستقیم و گاهی با جرح و تعدیل به کار برده‌اند. برای مثال رابرت براندوم و ریچارد رورتی، با تأکید بر تاریخی‌گرایی هگل و بافتمندسازی عقل در تاریخ، نگاهی مثبت به فلسفه هگل دارند. به سخن دیگر، برخی فیلسوفان امریکایی مثل رورتی درصدد به‌روزرسانی اندیشه هگلی هستند. بنابراین هیچ شکی باقی نمی‌ماند که نمی‌توان منکر جایگاه مهم هگل در تفکر امریکایی شد. فلسفه امریکایی از هگل اصول و مبانی هدایت‌کننده‌ای اخذ کرده است که در میان این اصول مهم‌ترین آنها، اصل «تقدم عمل بر نظر» است که آن را می‌توان حلقه پیوند پراگماتیسم کلاسیک و پراگماتیسم جدید دانست. هگل در بین فیلسوفان پسا‌ساختارگرا و پست‌مدرن نیز از نفوذ قابل‌ملاحظه‌ای برخوردار است در عین حال که انتقادات تندی نیز بر فلسفه او وارد ساخته‌اند. شاید سرسخت‌ترین دشمن هگل در بین فیلسوفان پست‌مدرن ژیل دلوز باشد. دلوز با نگاه نیچه‌ای‌اش به هگل بر این باور است که فلسفه هگل نافی فلسفه تفاوت، کثرت، نیرو و سرزندگی است.<sup>۱</sup> شاید جان کلام دلوز را در این کتاب بتوان به این صورت تعبیر کرد که دیالکتیک هگلی اجازه نداد اندیشه مبتنی بر تفاوت (difference) و کثرت (plurality) بروز کند و لذا «تفاوت و کثرت را تحت انقیاد خود آورده است» (سینربرینک ۱۳۹۵: ۲۸۵). می‌دانیم که دلوز در مقابل کلیت و وحدت هگلی مفاهیم تفاوت و کثرت را مطرح می‌کند، ولی به عقیده برخی مفسرین، فلسفه دلوز هنوز از نوعی دیالکتیک هگلی رهایی نیافته است.

علاوه بر دلوز، فوکو نیز در عین حال که از سایه عظیم هگل رهایی نیافته نقدهایی بر فلسفه او وارد ساخته است.<sup>۲</sup> فوکو از طریق ترجمه پدیدارشناسی روح هگل توسط

۱. برای آشنایی با نقدهای نیچه‌ای دلوز به هگل بهترین کتاب، کتاب نیچه و فلسفه دلوز است:

Deleuze, Gilles (1983), *Nietzsche and philosophy* tr. Hugh Tomlinson, Minneapolis: University of Minnesota Press, 1983. *Nietzsche et la philosophie*, Paris: PUF, 1962.

۲. اخیراً (۲۰۱۵) اوانجلیا سمبو کتابی با عنوان پدیدارشناسی هگل و تبارشناسی فوکو منتشر کرده که در آن به مقایسه رویکرد این دو متفکر پرداخته و معتقد است که هر دو رویکرد (پدیدارشناسی و تبارشناسی) در یک چیز مشترک‌اند و آن تاریخی بودن آن دو است. اما شکل این دو رویکرد کاملاً متفاوت است. به قول سمبو «از نظر فوکو و هگل هیچ واقعیت عینی جدا از تجربه و عمل انسانی وجود ندارد» (Sembou 2015:64). برای مطالعه بیشتر مطالعه کتاب زیر را توصیه می‌کنیم:

Sembou, Evangelia (2015), *Hegel's Phenomenology and Foucault's Genealogy*, Ashgate Publishing Company.

ژان هیپولیت در سال ۱۹۴۰ با فلسفه هگل آشنا شد. در سال ۱۹۴۴ نیز کتاب *درآمدی بر خوانش هگل* الکساندر کوژو متفکران پساساختارگرایی بعدی مثل، دلوز، لکان، فوکو، لیوتار و برخی متفکران فمینیست مثل ایریگاری، کریستوا و دیگران را تحت تأثیر قرار داد. در این جا فرصت پرداختن به جایگاه هگل در اندیشه این متفکران نیست ولی به فراخور بحث در فصول آتی هنگامی که به سراغ اندیشه آن‌ها می‌رویم، این موضوع را باز خواهیم کرد.

با کمی تأمل در فلسفه‌های معاصر مثل پدیدارشناسی، اگزیستانسیالیسم، هرمنوتیک، پراگماتیسم، پست‌مدرنیسم، فلسفه‌های تحلیلی و پراگماتیسم امریکایی می‌بینیم که چند ویژگی وجود دارد که آن‌ها را با وجود تنوع و کثرت‌گرا بودنشان به هم نزدیک ساخته‌اند. اجازه دهید از این ویژگی‌ها به عنوان مسائل مهم فلسفه‌های معاصر نیز یاد کنیم، چون در عین حال که خود صاحب این ویژگی‌ها هستند، برای این فلسفه «مسائل مهم» تلقی می‌شوند که باید آن را تشریح و تحلیل نمایند. در این جا نگاهی اجمالی به این مسائل می‌پردازیم.

فلسفه معاصر بدون توجه به مسئله «زبان» در تمامی مکاتب و جریان‌های فلسفی امری است که کسی نمی‌تواند آن را بپذیرد. فرگه، به عنوان بنیان‌گذار فلسفه تحلیلی، زبان و تحلیل زبانی را در چارچوب منطق و ریاضیات برای سنت فلسفه تحلیلی به ارث گذاشت و راسل، کارناپ، ویتگنشتاین (متقدم و متأخر)، کواین و نسل متأخر فیلسوفان تحلیلی از این ارثیه بهره برده‌اند. در سنت قاره‌ای نیز هوسرل در پژوهش‌های منطقی بحث زبان و معنای نشانه را طرح کرد و در ادامه مسئله زبان در دوره هایدگر اول و دوم و نیز در پدیدارشناسی مرلوپونتی و حتی معنای خاص زبان در پدیدارشناسی اخلاقی لویناس نیز مطرح شد. نزد فیلسوفی نئوپراگماتیستی مثل ریچارد رورتی زبان به مثابه ابزاری برای سازگاری انسان با محیط نقش مهمی بازی می‌کند. نکته دیگر این است که هرکس که کمترین آشنایی با فلسفه‌های معاصر داشته باشد خواهد فهمید که امروزه «غالب» فیلسوفان قرن بیستم و بیست‌ویکم دیگر اعتقادی به ماهیت، ذات، جوهر و عرض ندارند (خواه این ذات یا جوهر در مورد اشیاء باشد خواه در مورد انسان). برای مثال هایدگر قائل به جوهر اندیشنده دکارتی نیست. افزون بر این خصلت، می‌توان به مرکززدایی از سوژه نیز اشاره کرد. به یمن کشفیات روان‌کاوانه فروید، نفس واحد و یکپارچه انسانی به مثابه جوهر قائم به ذات و مستقل چندپاره شده

و امروز دیگر اعتقاد به جوهر نفسانی روحانی در درون بشر به کنار گذاشته شده است. در کنار این عامل، می‌توان به ضدبازنمودگرایی اشاره کرد که امروزه در فلسفه‌های معاصر مفهوم تصورات و انطباعات فیلسوفان مدرن محلی از اعراب ندارد. همچنین ضددوگانه‌انگاری‌های فلسفی مثل تمایز سوژه و ابژه، نمود و واقعیت، جوهر و عرض دیگر موضوع بحث داغ فیلسوفان معاصر نیست. ثنویت‌های فلسفی که از افلاطون آغاز شده مورد انتقاد فیلسوفان قرار گرفته‌اند. ثنویت‌هاست که ساختارشکنی دریدا پرده از نظام سلسله مراتبی آن‌ها برمی‌دارد. تمامی نظام‌های فلسفی بزرگ بر روی همین ثنویت‌ها بنا شده‌اند. ساختارشکنی دریدا به این نظام‌ها می‌تازد و از این رو است که فلسفه‌های معاصر دیگر به نظام‌سازی نمی‌پردازند و نوعی رویکرد ضدنظام‌سازی را اختیار کرده‌اند که این امر مخصوصاً نزد فیلسوفان پست‌مدرن پررنگ‌تر از دیگران است. غالب فیلسوفان معاصر سعی دارند از نظام‌سازی بپرهیزند.

چون در متن کتاب برخی از این ویژگی‌ها به تفصیل بیان خواهد شد برای اجتناب از اطالة کلام فقط به صورت تیتروار به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنم. باید گفت که تأکید بر زبان به جای ذهن، تاریخ‌گرایی، کل‌گرایی، تأکید بر تفکر افقی به جای تفکر عمودی و در نهایت تغییر در معنای فلسفه و ویژگی‌هایی هستند که فلسفه‌های معاصر را همچون ریشه‌های یک درخت که به یک تنه چسبیده‌اند به هم نزدیک‌تر می‌کنند.

تا این‌جا سعی کردم در سخنان مقدماتی، با تأکید بر مسئله تفاوت و کثرت، این مطلب را بیان کنم که نگارنده نمی‌خواهد اسیر یک تفکر فلسفی خاص باشد جز این تفکر که نباید تفاوت و کثرت را فدای این‌همانی و وحدت کرد؛ چون پیام مشترک همه فلسفه‌های معاصر این است که به تفاوت و کثرت خوش‌آمد بگویید. به هر حال در این کتاب سعی کرده‌ام تا حد امکان زبانی گویا و روشن برای بیان و تشریح فلسفه‌های معاصر غرب داشته باشم ولی این ترس را نیز با خود دارم که مبدا این زبان گویا و روشن در ذهن خواننده این تصور را به وجود آورد که نویسنده از زبان فنی و تخصصی فلسفی فاصله گرفته و در نتیجه در دام ساده‌گویی افتاده است. از این رو هر جا ایجاب کرده به فراخور پیشرفت بحث اصطلاحات فنی را در پانوشت هر صفحه بیان کرده‌ام.

همچنین باید تأکید کنم که روش من در این کتاب این بوده که علاوه بر طرح هسته مرکزی اندیشه این فیلسوفان سه گزینه را نیز در تشریح فلسفه‌های فیلسوفان معاصر رعایت کنم. این سه گزینه عبارت‌اند از «دوره‌های» فکری که تقریباً نزد بسیاری از فیلسوفان معاصر برخلاف فیلسوفان مدرن امری بدیهی است و در بسیاری از کتاب‌ها به صراحت به این گزینه اشاره نشده است؛ «نفوذ فیلسوفان» و «نفوذ» آن فیلسوف بر سایرین. شکی نیست که فیلسوفان معاصر در شبکه روابط فکری خود از یک سو از فیلسوفان گذشته و روزگار خویش الهام گرفته‌اند و از سوی دیگر تأثیر خود را بر اندیشه فلسفی فیلسوفان زمان خویش و فیلسوفان بعدی گذاشته‌اند.

اجازه دهید قبل از اینکه این پیشگفتار را به پایان برسانم، درباره هدف کتاب اندکی توضیح دهم. در ابتدا باید بگویم که این کتاب به‌نحوی حاصل چندین سال تدریس در حوزه فلسفه معاصر در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد فلسفه دانشگاه تبریز است. از آن‌جا که غالب کتاب‌هایی که دانشجویان فلسفه مجبورند برای آشنایی با فلسفه معاصر بخوانند کتاب‌های ترجمه‌ای هستند و در حوزه فلسفه معاصر کتاب‌های تألیفی کمتر از انگشتان یک دست هستند و از طرفی این کتاب‌ها هم شمول سه حوزه بزرگ فلسفی یعنی «فلسفه‌های قاره‌ای»، «فلسفه‌های تحلیلی» و «فلسفه‌های پراگماتیستی» را هم‌زمان دربردارند؛ لذا برای رفع این کاستی مهم و غیرقابل اغماض بر آن شدم تا به زبان ساده و گویا (البته اگر خواننده تأیید کرده باشد) فلسفه‌های معاصر و فیلسوفان برجسته در جریان‌ها و مکاتب فلسفی این دوره مهم را برای دانشجویان بیان کنم. همچنین از آن‌جا که مخاطب این کتاب را بیشتر دانشجویان کارشناسی و کارشناسی ارشد رشته فلسفه در نظر گرفته‌ام، برای اینکه ایده‌هایی برای پژوهش و تحقیق، چه در قالب مقاله چه در قالب پایان‌نامه، برای دانشجویان ارائه دهم در زیر صفحات مطالبی را به‌صورت طرح سؤال یا طرح مبحث تطبیقی یا پژوهشی با ارجاع به منابع خواهم آورد ولی یقیناً انتظار پاسخ را باید از خواننده محترمی داشته باشیم که به‌جد به دنبال پاسخ خواهد گشت. بنابراین، عیان است که بررسی تمامی ابعاد فلسفه‌های فیلسوفان معاصر در این کتاب محال است و به همین دلیل تمرکز من بر این بوده که دریچه‌هایی به سوی فلسفه‌های فیلسوفان معاصر به روی خوانندگان این کتاب بازکنم تا خودشان به سراغ آثار فیلسوفان بروند. همه می‌دانند که این کتاب جایگزین مطالعه متون تک‌تک

فیلسوفان نیست بلکه هدف این است که به خوانندگان امکان دهد تا با پشتوانه نظری و بینش گسترده فلسفی خودشان به سراغ آن متون بروند. تحقق چنین هدفی بسیار ارزشمند خواهد بود چراکه مطالعه آثار فیلسوفان معاصر لذت‌بخش است و در اهمیت نقش اندیشه‌های این فیلسوفان برای فهم فرهنگ و هنر، جامعه و سیاست امروزی و به‌طور خلاصه برای فهم زیست‌جهان امروزی‌مان که همگی در آن زندگی می‌کنیم هر قدر هم اغراق کنیم گزاف نگفته‌ایم.

با توجه به این امر، این کتاب می‌تواند هم منبعی برای آشنایی با فلسفه‌های معاصر غرب باشد، هم منبعی برای برانگیختن دانشجو برای تحقیق و پژوهش فلسفی در مطالعات دانشگاهی و خصوصی‌اش. این مورد اخیر چیزی است که نگارنده همواره آن را یک نقص بزرگ در کتاب‌های مربوط به فلسفه‌های مختلف تشخیص داده و لذا امیدوار است این کتاب گامی کوچک برای تحقق این امر بزرگ باشد.

در پایان باید اذعان کنم که این اثر ادعا نمی‌کند که به قول معروف سنگ تمام گذاشته است و اگر قرار باشد این کتاب نقد شود، و حتماً نقد خواهد شد، اولین منتقد «منصف» این کتاب خود نگارنده‌اش خواهد بود و اگر هم تحسین شود، باز هم اولین نفر نگارنده‌اش خواهد بود. این کتاب سعی داشته در پیچه‌ای به سوی فلسفه معاصر غرب بگشاید تا خواننده با کمک آن و راهنمایی‌های متعدد آن سفر به فلسفه معاصر را آغاز کند. امیدوارم ایده‌ها و بینش‌های فلسفی فیلسوفان مطرح شده در این کتاب هدایت‌کننده سفر فکری خوانندگان محترم باشد.

در پایان جا دارد از ناظر این طرح جناب آقای دکتر حسن فتح‌زاده، دانشیار گروه فلسفه دانشگاه زنجان، به خاطر راهنمایی‌هایشان و از مشاور آن جناب آقای دکتر محمدرضا عبدالله‌نژاد، دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز، به خاطر پیشنهاداتشان مخصوصاً در بخش فلسفه‌های تحلیلی تشکر می‌کنم. همچنین از حمایت‌های مسئولین محترم پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و به‌ویژه در بخش انتشارات تشکر می‌کنم. امید است این کتاب برای دانشجویان فلسفه و خوانندگان علاقه‌مند به فلسفه‌های معاصر مفید واقع شود.

محمد اصغری

عضو هیئت علمی دانشگاه تبریز



## بخش اول

# فلسفه‌های اروپایی

### مقدمه

اصطلاح فلسفه‌های قاره‌ای یا اروپایی (continental philosophies) اصطلاح چندانی روشن نیست. به دو دلیل در این اصطلاح ابهام وجود دارد. یکی اینکه از اواخر قرن هجدهم به بعد فلسفه‌های رشدیافته در کشورهای مهم اروپایی مثل آلمان، فرانسه و ایتالیا این ذهنیت را به وجود آورده که هر کشوری از این تاریخ به بعد دارای فلسفه خاص خود شده است. دلیل دوم این است که در این کشورها عمدتاً سبک خاصی از فلسفه‌ورزی بسط یافته که تقریباً با سبک تحلیل‌زبانی فلسفه‌های تحلیلی متفاوت است. به سخن دیگر، وجه تمایز اصلی فلسفه‌های قاره‌ای با فلسفه‌های تحلیلی مسئله‌زبان است. به‌طور کلی می‌توان گفت که مفهوم «تجربه» و «ذهن» در فلسفه‌های قاره‌ای و مفهوم «زبان» در فلسفه‌های تحلیلی موضوع اصلی مباحث فیلسوفان این دو سنت فلسفی هستند، هرچند تفسیرهای مختلف و گاهی متضاد بین متفکران هر دو سنت درباره این موضوعات وجود دارد. بی‌شک نقدهای کانت به متافیزیک بستری برای ظهور فلسفه‌های اروپایی فراهم کرد؛ همان‌طور که فیلسوفان پیشاسقراطی بستری برای ظهور فلسفه افلاطون فراهم کردند. برای مثال در قرن بیستم هوسرل، که به «دکارت قرن بیستم» معروف شده است، بسیاری از نظرات دکارت و کانت را نقد می‌کند. همین وضعیت را در فلسفه‌های دیگر نیز می‌بینیم که وی سعی دارد نشان دهد سنت فلسفی غرب از افلاطون تا هوسرل «هستی» را فراموش کرده است و لذا کتاب هستی و زمان

هایدگر در واکنش به این غفلت از وجود چاپ شده است. همین وضعیت در مورد فیلسوفان دیگر از مکاتب مختلف نیز صادق است. برای نمونه لویناس بر فراموشی و به حاشیه رفتن «دیگری» در متافیزیک غرب، دریدا بر فراموشی و به حاشیه رفتن «نوشتار»، مرلوپونتی بر نادیده گرفته شدن «بدن زیسته» و «سوژه تنانه» و امثالهم مصادیقی از این امر هستند.

مکاتب و جریان‌های فلسفی زیادی در فلسفه‌های قاره‌ای قرن بیستم ظهور کرده‌اند که هنوز برخی از آن‌ها در قرن بیست‌ویکم نیز با به‌روزرسانی فیلسوفان این قرن به حیات خود ادامه می‌دهند. برای مثال جنبش پدیدارشناسی هوسرل امروز در آمریکا در حوزه‌های گوناگون علمی مثل هنر، پزشکی، علوم اجتماعی به حیات خود ادامه می‌دهند هرچند نظرات و افکار هوسرل در این حوزه‌ها مورد ارزیابی انتقادی قرار می‌گیرد. جریان‌های فلسفی مهم در فلسفه‌های قاره‌ای عبارت‌اند از پدیدارشناسی، فلسفه‌های اگزیستانس، هرمنوتیک، فلسفه‌های حیات، ساختارگرایی و پساساختارگرایی، مکتب فرانکفورت و نظریه انتقادی، فلسفه‌های اخلاق، فلسفه‌های علم، فلسفه‌های هنر و غیره. البته شاخه‌بندی‌های متعدد درون این جریان‌ها را نباید نادیده گرفت. برای مثال پدیدارشناسی بعد از هوسرل به آن‌تولوژی پدیدارشناختی هایدگر، پدیدارشناسی هرمنوتیکی گادامر در آلمان، پدیدارشناسی اگزیستانسیالیستی مرلوپونتی، پدیدارشناسی اخلاقی لویناس، پدیدارشناسی اگزیستانسیالیستی و اومانستی سارتر و پدیدارشناسی پساساختارگرایی دریدا در فرانسه، پدیدارشناسی رئالیستی رومن اینگاردن در لهستان و در نهایت پدیدارشناسی در آمریکا در حوزه‌های گوناگون مثل هنر، پزشکی، جامعه‌شناسی و غیره نفوذ قابل‌توجهی یافت. توجه داشته باشید که پدیدارشناسی هوسرل در ابتدای قرن بیستم با پدیدارشناسی ۲۰۱۷ از بسیاری جهات تفاوت‌های زیادی پیدا کرده است. در مورد هرمنوتیک نیز می‌توان جریان هرمنوتیک گادامری را در کنار هرمنوتیک ریکوری مطرح کرد. همچنین مکتب فرانکفورت بعدها توسط هابرماس به نظریه انتقادی تغییر می‌یابد و در نهایت فلسفه‌های حیات برگسون و وایتهد و فلسفه‌های پست‌مدرن دلوز، فوکو، دریدا و لیوتار بر پیچیدگی مفهوم «فلسفه قاره‌ای یا اروپایی» افزودند. البته این پیچیدگی به معنای درک‌ناپذیری این فلسفه‌ها نیست بلکه از یک چیز خبر می‌داد: جهانی که فلسفه‌های مدرن، از گالیله تا کانت، همه فیلسوفان و